

یک نمایش باید اول نمایش باشد، نمایش و بس

چیزهایی که در اطراف ماست. همه‌ی چیزهایی که به چشم ما می‌خورند و ما آنها را درک می‌کنیم و یا درک نمی‌کنیم.

اکثر مردم طوری به زندگی و هستی نگاه می‌کنند که گویی زندگی و هستی امری طبیعی است، وجود جهان طبیعی است، طبیعی است که آدم‌ها با هم حرف بزنند، همدیگر را دوست بدارند و همدیگر را بکشند. اما این امور برای من به هیچ وجه طبیعی نیست و بر اینم خلاف معمول و غیر عادی به نظر می‌رسند. این چیز است که در همه‌ی آثار یونسکو - لاقابل برای من - مستتر است و تصور می‌کنم یونسکو هم با امکانات خودش این احساس را بیان می‌کند و من هم با امکانات خودم سعی در اجرای آنها دارم.

اما آدم‌های نمایش «آوازه خوان طاس» اینها آدم‌هایی معمولی‌اند درست مثل من و شما. آدم‌هایی که هر روزه با آنها برخورد می‌کنیم، اما چون حالات آنها برای ما عادی شده است برای ما طبیعی به نظر می‌آیند، در حالی که غیر عادی و غیر معمولی‌اند و من سعی کرده‌ام در نمایش آنها را به همین ترتیب که گفته‌ام نشان دهم.

● در جایگاه یک تماشاگر آگاه تئاتر، اجرای خودتان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

من نمی‌دانم چه کسی تماشاگر آگاه تئاتر است و باز نمی‌دانم که من آیا یک تماشاگر آگاه هستم یا نه. اما یک چیز را حساب می‌دانم؛ اینکه یک نمایش قبل از هر چیزی، باید اول نمایش باشد. نمایش، نمایش و بس. در این راه سعی کرده‌ام یک کار نمایشی از این دهم؛ کاری که حس می‌کنم در تئاتر ما فراموش شده؛ تئاتری که همه‌ی هر انتظاری از آن دارند حس تئاتر. به هر حال تا امروز که بیست اجرا داشته‌ام به جز دو سه شب همیشه سالی بر بود. شاید بتوان نتیجه گرفت که نمایش در ارتباط گرفتن با تماشاگر موفق بوده. شاید!



شده. اما اگر به نظر من برگردان آن هستم. به هر ترتیب سوال شما را می‌توانم این‌طور جواب دهم و بگویم **کلام** اثر این نویسنده از بقیه‌ی آثارش نمایشی‌تر است. به نظر من: «آوازه خوان طاس» و «تگرگدن».

● خیلی ساده برای ما بگویید نمایش «آوازه خوان طاس» چه حرفی دارد؟ و آدم‌ها در آن چه نقشی دارند؟

— بارها و بارها، و در همه‌جا نوشته شده که «آوازه خوان طاس» درباره‌ی ابتدال زبان صحبت می‌کند و... الی آخر. اما برای من همه‌ی آثار یونسکو یک کلیت واحد دارند و آن توصیف این جهان است و همه‌ی

سال ۱۹۵۰ به وجود آمد هیچ برجسته دیگری بهتر از تئاتر یوچی برای آن ساخته شده و این عنوان با به این مورد ماندگار شده است.

● «آوازه خوان طاس» در دسته بندی نمایشنامه‌های یونسکو چه مرتبتی دارد؟

— دسته بندی و تقسیم بندی آثار هنری و یا آثار یک هنرمند کار منتقدان است که خود یونسکو هم دل‌پیری از آنها داشت. به هر حال حقیقت امر این است که من قائل به هیچ دسته بندی در آثار یونسکو نیستم. همه‌ی آثار یونسکو برای من یک تجربه‌ی بی‌محدوده است، البته این کلمه زیاد دست‌خالی

● کمی از خودتان بگویید.

— بهمن معتمدیان هستم، متولد سال ۱۳۲۸ در تهران. کار تئاتر را از سال ۱۳۷۰ در کانون تئاتر تجربی زیر نظر استاد عزیز حمید مستدریان شروع کردم. کار حرفه‌ای تئاتر را از سال ۱۳۷۲ با فرهاد آنیش شروع کردم که در نمایش «جمدان» دستیار ایشان بودم و این رابطه تا نمایش «هفت شب» میهنی نامخواه ادامه پیدا کرد و تا حال ادامه دارد. جالب است بدانید که همین نمایش «آوازه خوان طاس» را هم ایشان درست در زمانی که ما آن را اجرا می‌کردیم در آمریکا به روی صحنه بردند، و این اتفاق جالبی برای ما بود که در دو نقطه‌ی دنیا دو دوست یک نمایش را هم‌زمان به روی صحنه بیاورند.

● این تئاتر ایزورد که آن را به یونسکو نسبت می‌دهند چه تعریفی دارد؟

— همانطور که می‌دانم آوازه ایزورد را مارتین اسلین باب کرد و مناسبانه این کاتاکوری همه‌گیر شد. به نظر من این عنوان و این نوع کاتاکوری که در چندین مناسب نیست و اساساً هیچ نوع کاتاکوری را در هیچ اثر هنری نمی‌تواند بدین‌مورد و یا باور کنم.

من مطمئن هستم به این دلیل این آوازه ایزورد - بر روی این دست از آثار اطلاق شد که در آن سال‌ها این به صفت بعضی از آثار از آوازه‌ی یوچی استفاده می‌شد مثل آثار مارتین، کامو، مسر، یوینتی، و... پس اسم این نوع تئاتر را هم گذاشتند تئاتر یوچی یا ایزورد. شاید به این دلیل که مارتین اسلین در این نوع تئاتر نوعی وحدت محتوایی و نجسم موضوعی را یافته بود که در آن دوره باب روزه بود و کامو و مارتین از مسرمداران مهم آن بودند. شاید اگر این نوع تئاتر در سال ۱۹۰۰ به وجود می‌آمد آن را تئاتر اکتیویستی می‌نامیدند و اگر دو سال‌ها بعد ۱۹۳۰ آریه می‌شد آن را سوزوکی‌تئاتر می‌نامیدند. اما چون این نوع تئاتر در